

پارادایم واکنشی و فهم ظهور بنیادگرایی در سوریه، مطالعه موردی: جبهه النصره

سمیه حمیدی (نویسنده مسئول)^۱

سید ابراهیم سرپرست سادات^۲

احسان مزدخواه^۳

چکیده

شروع حرکت‌های بیداری اسلامی با تأکید بر پارادایم واکنشی باعث بروز بحران‌های سیستمی در نظم سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی در خاورمیانه گردید. این سؤال مطرح است که در بازخوانی پدیده بیداری اسلامی در یک روایت واکنشی با محوریت مسئله محرومیت نسبی این مسئله چگونه به‌عنوان یک کاتالیزور در ظهور گروه‌های بنیادگرا مانند جبهه النصره مؤثر بود؟ (مسئله). با روش توصیفی - تحلیلی و بهره‌گیری از تئوری محرومیت نسبی به‌عنوان زیرمجموعه پارادایم‌های واکنشی (روش)، این فرضیه به بحث گذارده شده که ناتوانی سیستم حکمران به‌عنوان متغیر تصمیم‌گیر در سوریه به‌دلیل ناتوانی در پاسخ‌گویی به مطالبات اجتماعی باعث بسترسازی گروه‌های بنیادگرا با مشی خشونت‌طلبی شد و در کنار آن دخالت بازیگران فراملی مانند آمریکا و روسیه منجر به تعمیق بحران گردید (فرضیه). سرانجام، با ظهور جبهه النصره ساخت سیاسی - اجتماعی سوریه وارد یک بحران امنیتی فراگیر شد که اساساً منجر به امنیت‌زدایی گردید و نظم مسلط این کشور را با چالش روبه‌رو کرد و عملاً بحران سیاسی در سوریه به یک بحران امنیتی مبدل گشت که به متعاقب آن رشد گروه‌های تکفیری مانند جبهه النصره و داعش را به‌عنوان جریان‌های آلترناتیو مطرح ساخت. (یافته)

کلیدواژه‌ها: پارادایم واکنشی، بحران سوریه، جبهه النصره، محرومیت نسبی، بیداری اسلامی.

۱. دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه بیرجند، بیرجند، ایران.

somaye.hamidi@birjand.ac.ir

 <https://orcid.org/0000-0002-9879-056x>

۲. استادیار گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران.

sarparatsadat@gmail.com

۳. دانشجوی کارشناسی ارشد گروه علوم سیاسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه بیرجند، بیرجند، ایران.

ehsanmzdkhah@yahoo.com

 <https://orcid.org/0000-0002-2017-3588>

مقدمه

خاورمیانه همواره شاهد تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی در درون خود بوده است. این تحولات در گذر زمان تغییر پیدا کرده و متناسب با شرایط زمانی و مکانی فراز و فرودهایی داشته است. به دلیل بافت موزاییکی این منطقه و وجود شکاف‌های اجتماعی فعال در آن، متناسب با نحوه عملکرد شکاف‌ها اغلب جوامع خاورمیانه دچار تنش با یکدیگر و تنش میان خرده هویت‌ها در داخل خود هستند. به بیان دیگر، وجود یکسری از مطالبات انباشته شده اجتماعی که حکومت‌ها و دولت‌ها توانایی پاسخ‌گویی به آنان را نداشته‌اند باعث بروز محرومیت اجتماعی - سیاسی در بافتار اجتماعی شد؛ به گونه‌ای که این مسئله در رشد جریان‌های خشونت‌طلب با کنش‌های معطوف به نهادینه‌سازی ارزشی خود شکل گرفتند. این تنش‌ها و نزاع‌ها بر پایه مبانی ایدئولوژیک، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی منجر به شکل‌گیری و جهت‌دهی فضای گفتمانی جامعه‌شان شده که در قالب جنبش، گروه و یا فرقه منظومه معنایی خود را شکل داده و همواره محل تنازع و بروز گفتمان‌های چالش‌زا در عرصه سیاست بوده‌اند. از جمله کشورهایی که در طول چند سال گذشته در معرض تنش و درگیری ناشی از تحرک جنبش‌های بنیادگرا قرار داشته‌اند، کشور سوریه است. اساساً در این کشور با شروع حرکت‌های موسوم به بیداری اسلامی حرکت‌ها و مطالبات دموکراتیک اجتماعی منتج به نتیجه از ناحیه سیستم حکمران نشد و برخورد اقتدارگرایانه با این مطالبات باعث بروز بحران و کشمکش داخلی به رهبری جریان سلفیت و ورود کارگزار خارجی به عنوان شکل‌دهنده نظم جدید سبب‌ساز تعمیق بحران و گذار آن به یک بحران امنیتی شد. بررسی تحولات سوریه نشان می‌دهد که از سال ۲۰۱۲ تا ۲۰۲۰ جریان‌های تکفیری به عنوان یک اپوزیسیون در این کشور احیا شدند.

در سال ۲۰۱۲ بود که جریان جبهه‌النصره اعلام موجودیت کرد و در سال‌های بعد با رشد جریان تکفیری داعش عملاً فضای سیاسی سوریه تبدیل به منزلگاه جریان‌های تکفیری شد. اساساً افراط‌گرایان مذهبی این فرصت را یک غنیمت بزرگ می‌دانستند که به ساخت یک میلشای فرقه‌ای (سنی‌های افراطی) بدل گشت. این گروه در صدد بود تا با استفاده از فرصت به دست آمده فضای موجود سیاسی را برای تدوین معلومات گفتمانی خود در ساخت سیاسی سوریه فراهم آورد و به بسیج اجتماعی برای کادر سازی پردازد تا به عنوان یک جریان آلترناتیو مطرح شود. در بررسی موضوع فوق، این سؤال مطرح می‌شود که در بازخوانی پدیده بیداری

اسلامی در یک روایت واکنشی با تأکید بر محرومیت نسبی این مسئله چگونه به عنوان یک کاتالیزور در ظهور گروه‌های بنیادگرا مانند جبهه‌النصره مؤثر بود؟ در پاسخ این فرضیه می‌شود که ناتوانی سیستم حکمران به عنوان متغیر تصمیم‌گیر در سوریه به دلیل ناتوانی در پاسخ‌گویی به مطالبات اجتماعی باعث بسترسازی گروه‌های بنیادگرا با مشی خشونت‌طلبی شد و ظهور چنین گروهی سیستم سیاسی سوریه را به یک معضل امنیتی فراگیر طولانی مدت تبدیل کرد.

پیشینه پژوهش

واکاوی پیشینه تحقیق در باب جبهه‌النصره نشان می‌دهد که تاکنون کتاب و یا مقاله‌ای که از زاویه نظریه محرومیت نسبی به جبهه‌النصره پردازد، انجام نشده و کتب و مقالاتی نیز که در دسترس قرار دارد بیشتر در ذیل بررسی بحران سوریه تنها به صورت پراکنده به این گروه اشاره دارند و پژوهش مستقلی در این زمینه انجام نشده است. در میان آثار مقاله «جبهه‌النصره از پیدایش تا انشعاب» نوشته حمزه المصطفی که در آن نویسنده به چگونگی روند شکل‌گیری و پیدایش این گروه در جریان بستر تاریخی می‌پردازد و منابع فکری، مالی و ساختار تشکیلاتی این گروه را توضیح می‌دهد و پس از آن به حوزه نفوذ جبهه‌النصره در سوریه و انشعابات صورت گرفته در درون ساختار تشکیلاتی آن اشاره می‌کند. در میان آثار فارسی، مقاله حمید حکیم و سعید غلامی (۱۳۹۹) با عنوان: بحران سوریه؛ چالش‌ها و فرصت‌ها (با تأکید بر جمهوری اسلامی ایران و رژیم صهیونیستی) که یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد منطقه غرب آسیا محل نزاع و آشوب بوده است و سوریه به عنوان یکی از کشورهایی این منطقه از آغاز سال ۲۰۱۱ تا به امروز در بحران امنیتی به سر می‌برد و در این بستر کشورهای مانند ایران و اسرائیل به ترتیب خواهان مدیریت این مسئله هستند. در میان آثار بین‌المللی Dania Koleilat Khatib (۲۰۲۱) در اثر خود با عنوان: (تأثیرات بحران سوریه بر روابط منطقه‌ای و بین‌المللی) یافته‌ها تأکید دارد که بحران سوریه در منطقه خاورمیانه فضای این منطقه را در بحرانی امنیتی غرق کرده است و بر روابط منطقه‌ای و بین‌المللی تأثیرات زیادی داشته است؛ به طوری که باعث ایجاد سرمایه‌گذاری پروکسی‌وار کنشگران منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای بر بسترهای تنش آفرین شده است.

Charles R. Lister (۲۰۱۸) در اثر خود با عنوان: جهادگرایی در سوریه: (دولت اسلامی

داعش) و تکامل یک شورش) بیان می‌دارد که پس از تحولات موسوم به بیداری اسلامی به

دلیل ضعف ساختاری - نهادی و بحران دولت - ملت سازی در سوریه، جهادگرایی به عنوان یک گفتمان جایگزین رشد یافت و این گفتمان منجر به تولد داعش به عنوان یک جریان تکفیری فراگیر خاورمیانه را در بحرانی هویتی - ایدئولوژیکی غرق کرده است. Christopher Phillips (۲۰۱۱) در کتاب خود به نام: (نبرد برای رقابت های بین المللی در سوریه و خاورمیانه) اشاره می دارد که از سال ۲۰۱۱ به بعد سپهر سیاسی سوریه درگیر جنگ و ناامنی گشته و این مسئله باعث شده تا قدرت های منطقه ای مانند عربستان، ترکیه، قطر، اسرائیل و ایران و قدرت های فرا منطقه ای یعنی روسیه و ایالات متحده آمریکا حضور پیوسته ای در خاورمیانه و سوریه داشته باشند. اساساً رقابت قدرت ها در سوریه برای تغییر توازن قدرت و امنیت سازی و تحول ترتیبات منطقه ای برای تأمین منافع بوده است. Ozden Zeynep et al (۲۰۲۰) در اثر خود با عنوان: (جنگ داخلی سوریه و بازیگران غیردولتی خشن) بیان می دارد که خشونت گروه های غیردولتی در سوریه باعث تئوریزه شدن خشونت و نظم مبتنی بر آشوب و بحران در سوریه شده و اساساً این جنگ ریشه در بسترهای ناکارآمد داخلی دارد که ظرفیت سازی لازم را برای بازتولید حرکت های گریز از مرکز موجب شده است. در خصوص نوآوری و تفاوت این پژوهش با دیگر آثار باید بیان داشت کهانی مقاله با عطف به یک نظریه جامعه شناختی درصدد تبیین و علت یابی ظهور گروه های بنیادگرایی چون جبهه النصره در سوریه است.

چارچوب نظری

فرانسوا بوگار در بررسی جامعه شناختی تاریخی واکنش ها در خاورمیانه بیان می دارد که دهه های جدید اکثریت واکنش ها در این منطقه در بسترهای فرهنگی، هویتی و ایدئولوژیک صورت گرفته است. اساساً یکی از زیرمجموعه های پارادایم واکنشی برای تبیین حرکت ها و اعتراضات در خاورمیانه نظریه بحران با یک روایت مبنی بر محرومیت نسبی^۱ هست (Saleh, 2012: 160). فرض این دیدگاه آن است که در پاسخ به محرومیت های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی در کشورهای خاورمیانه یکسری از اعتراضات رخ داده است که بعضی از آنان تبدیل به بحران های ساختاری - امنیتی شده است؛ اعتراضاتی که در مطالبات خودشان از فقر، تضاد طبقاتی، بی عدالتی،

1. Relative Deprivation

نابرابری و انسداد سیاسی نام می‌برند و گاهی این مطالبات با تلفیق نگرش‌های ایدئولوژیک تبدیل به شکاف‌های هویتی شده‌اند که نتیجتاً به رشد تفکرات تکفیری انجامیده است؛ مانند آنچه در سوریه به واسطه ظهور گروه‌هایی مانند جبهه‌النصره و بعد از آن داعش رخ داده است. اساساً در خوانش واکنشی برای تبیین پدیده بیداری اسلامی و تلفیق آن با نگرش محرومیت نسبی، اندیشمندان ظهور بنیادگرایی اسلامی را در پاسخ به ناتوانی سیستم‌های حکمرانی در برنامه‌های تحول آن را ناشی از رشد سرمایه‌داری رفاقتی و تبعات اقتصادی مخرب آن می‌دانند که باعث تضعیف طبقه متوسط و گسترده‌سازی طبقه تهی دست و ادغام این طبقه در گروه‌های رادیکال شده است که نهایتاً در واکنش به آن کنش‌های جمعی خشونت‌طلبانه‌ای شکل گرفته‌اند. به باور هابرماس رشد جنبش‌های تکفیری - سلفی ناشی از سرخوردگی‌ها و محرومیت‌های فرهنگی - ایدئولوژیکی بوده است که باعث تقویت مشی تروریستی آنان در جوامع خاورمیانه گشته است و نظم سیاسی این منطقه را با بحران روبه‌رو ساخته است.

تد رابرت گر در نظریه محرومیت نسبی بیان می‌دارد که اگر در راه دستیابی به اهداف که آرمان‌ها، تقاضاها و مطالبات مردمی خلل و مانعی ایجاد شود، دچار نوعی از محرومیت می‌شوند و در چنین شرایطی آنان می‌توانند وضعیت زیستی را دچار بحران کنند. در نقطه کانونی تئوری محرومیت نسبی اساساً این تغییر مدنظر است که منبع نارضایتی از کجا می‌باشد؟ و این منبع چگونه در بروز بحران و آشوب مؤثر است؟ بدین ترتیب رابرت گر بیان می‌کند منبع نارضایتی در شکل‌گیری اعتراض، آشوب، هرج و مرج می‌تواند در بستر اقتصاد، هویت، فرهنگ باشد و این مؤلفه‌ها می‌تواند در شکل‌گیری خشونت سیاسی جمعی مؤثر باشد. محرومیت نسبی با این فرض آغاز می‌شود که ظاهراً نارضایتی‌ها علت اساسی ستیزه‌های اجتماعی - سیاسی، اقتصادی - فرهنگی است. اساساً این نارضایتی مفروضی برای انجام کنش‌های جمعی خشونت‌آمیز است که در نتیجه ایجاد محرومیت نسبی هستند.

محرومیت نسبی در یک رویکرد و رهیافتی جدید می‌تواند در خیزش‌های فزاینده اجتماعی مؤثر باشد و این رهیافت اساساً به معنی محرومیت صعودی است که باعث می‌شود سطح انتظارات و توقعات فزونی یابد و در مقابل گفتمان مسلط (دولت) توانایی پاسخ‌گویی به این توقعات را ندارد و در نتیجه شدت و حدت خشونت‌های ساختاری در غالب گروه‌های مختلف ظهور و بروز یابد (Pettigrew, 2015: 55). محرومیت نسبی اساساً موجب بروز نارضایتی

در میان افراد و گروه‌های مختلف در جامعه می‌گردد و پیشران تسهیل ساز برای افزایش سطح خشونت‌ها می‌شود. پاسخ‌های پرخاش جوینانه و واکنش‌های سریع زمانی شکل می‌گیرند که محرکی از بیرون آن را تحریک می‌نمایند. این محرک‌ها و پیشران‌ها می‌تواند عوامل سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و یا امنیتی باشند و در غالب این کاتالیزورها، خشونت جمعی - گروهی وارد عرصه تصمیم‌گیری شوند و نظم موجود را به چالش بطلبند. به‌طور کلی، تئوری محرومیت نسبی پیش شرط لازم برای ستیزه‌های خشونت‌بار سیاسی - اجتماعی در یک سیستم سیاسی هست که اساساً توانایی تغییرات راهبردی از یک خیزش مسالمت‌جوینانه به یک بحران امنیتی را دارا هست. وجود یکسری از محرومیت‌های نسبی است که در میان بازیگران اجتماعی بروز می‌یابد و براساس این متغیر قابلیت‌های ارزشی جدیدی را مناسب با محیط برای خود تعریف می‌کنند که این تعریف قابلیت‌ها می‌تواند در افزایش سطح خشونت‌ها مؤثر باشد. براساس نظر رابرت گر، نارضایتی‌های اجتماعی می‌تواند ناشی از میزان شدت و حدت احساس ناکامی در میان اقشار یک جامعه باشد که خود را در یک وضعیت از دست‌رفته می‌دانند و برای تغییر این وضعیت بخشی از نیروها به مشی خشونت‌آمیز روی می‌آورند. توالی بحران‌ها و ناتوانی سیستم حاکم در پاسخ‌گویی به مطالبات اجتماعی باعث متحول شدن نارضایتی سیاسی به مشی خشونت‌آمیز می‌شود.

به عقیده رابرت گر هرچه میزان توانایی حکومت در پاسخ به مطالبات اجتماعی کاهش یابد؛ این امر می‌تواند منجر به کاهش انسجام فکری^۱ در اجتماع شود. به این معنا که، اساساً اپوزیسیون متحد و واحدی شکل نمی‌گیرد و گروه‌هایی با استفاده از معضل‌های ازهم‌گسیختگی اجتماعی - هویتی و ایدئولوژیک به بسیج اجتماعی خشونت‌طلبانه روی می‌آورند و نهایتاً منجر به افزایش خشونت‌ها و درگیری‌های داخلی می‌شود و نظم اجتماعی را از بین می‌برد (Benhab-ib, 2007: 65). اساساً ناامنی اجتماعی زمانی پدیدار می‌شود که افراد در یک زیست ژئوپلیتیکی متوجه این مسئله شوند که منافع از دست‌رفته‌ای دارند و این مورد می‌تواند با همراه شدن درک از تهدید در بروز خشونت‌های ساختاری و چندوجهی مؤثر باشد. در بعضی از جوامع به دلیل بافتار اجتماعی خاص امنیت داخلی و اجتماعی آنان می‌تواند با چهار تهدید همراه باشد که این

1. Decline in ideational Coherence

تهدیدهای چهارگانه توانایی ایجاد آشوب و تنش را دارند که شامل: (۱) تهدیدات فیزیکی؛ (۲) تهدیدات اقتصادی (اموال، درآمد سرانه و...؛ (۳) تهدید حقوق (زندان، انسداد، سرکوب و...؛ (۴) تهدید موقعیت (تنزل درجه و تحقیر عمومی) است. به بیان دیگر، این تهدیدات و محرومیت‌ها می‌تواند منجر به سرخوردگی شود و نهایتاً تبدیل به خشونت و بحران گردند. نهایتاً سیاسی شدن حرکت‌ها اعتراضی و ازهم‌پاشیدگی فکری میان آنان و اساساً حضور ایدئولوژی‌های التقاطی در این حرکات می‌تواند دگرسازی داخلی را توسط گروه‌های معترض ایجاد کند. در نظام اندیشگانی این معترضان سیستم حاکم و حامیان آن به‌عنوان دیگری شناسایی می‌شود که اساساً این دگر عامل محرومیت و سرخوردگی آنان است که می‌بایست با آن مبارزه جدی شود تا عزت و قدرت از دست‌رفته بازگردد. به عبارتی این ایدئولوژی سازی بستر ساز خشونت، منازعه، بحران و امنیتی شدن می‌گردد و بحران داخلی را به یک بحران فراگیر تبدیل می‌کند.

ارائه یک تصویر کلی از محرومیت نسبی بدین معنا است که این عوامل به‌منزله منبع نارضایتی و پرخاشگری اجتماعی هستند و می‌تواند در شکل‌گیری کنش‌های جمعی مؤثر باشد و جامعه را به سمت افزایش خشونت‌ها و درگیری‌ها پیش ببرد. به عقیده تدرابرت‌گر سنجش‌ها و معیارهای چندگانه‌ای برای بررسی سطح محرومیت نسبی قابل تبیین است که شامل: درآمد نسبی افراد، میزان رفاه و آسایش اقتصادی، توزیع درآمدها، عدالت اجتماعی و... به‌عنوان شاخصی برای بررسی میزان محرومیت نسبی اقتصادی، سیاسی است که بافهم آنان در جوامع مختلف می‌توان بسترهای خشونت‌آمیزی که محرک درگیری و نزاع اجتماعی هستند را شناسایی کرد. رویکرد بیداری اسلامی و یا بهار عربی که در منطقه خاورمیانه رخ داد، شامل دیدگاه‌های متفاوتی بوده است که از منظر خوانش محرومیت نسبی می‌توان به آن اشاره داشت. تأثیرات سیاست‌های اقتصادی نئولیبرالی حکومت که اساساً بدون توجه به ساخت اجتماعی داخلی ترسیم شده بود منجر به افزایش نابرابری‌های اجتماعی - اقتصادی، ظهور اقتصادهای سرمایه‌داری رفاقتی گردید و عملاً در یک وجه یعنی عاملیت اقتصاد به‌عنوان پیشران حرکت‌های اعتراضی و رشد گروه‌های رادیکال در سوریه مانند جبهه‌النصره و داعش شد. در این حرکت‌ها و روایت‌سازی‌ها عملاً در کانون گفتمانی چنین حرکت‌هایی، فقر، بیکاری، شکاف‌های طبقاتی، تبعیض اجتماعی و سرکوب به‌عنوان کاتالیزور حرکت‌های اعتراضی مطرح بود (Amin, 2016: 6-7). به بیان دیگر، تنزل سریع اجتماعی، اوضاع نا به سامان فرهنگی، اقتصادی، گزینشی عمل کردن حکومت در

برابر جریان‌های فرهنگی - اجتماعی، فقر و بیکاری به‌عنوان دال‌های تئوری محرومیت نسبی مطرح بودند و عملاً در افزایش سطح اعتراضات و در پرتو آن رشد سریع گروه‌های رادیکال مانند جبهه‌النصره مؤثر بود. به‌طور مثال در کشورهایمانند سوریه، جنگ داخلی، ویرانی اجتماعی، موقعیت اقتصادی تنزل‌یافته باعث شد که جریان‌های ضد نظام سیاسی مانند جبهه‌النصره در سال ۲۰۱۲ به‌عنوان یک جریان آلترناتیو و در سال ۲۰۱۴ داعش ظهور پیدا کنند که این پیدایش ریشه در محرومیت‌های نسبی داشت.

۱. اثر رویکردهای چندوجهی با تأکید بر محرومیت نسبی در بروز و ظهور حرکت‌های رادیکالی با عطف بر سوریه

به‌طور کلی، به‌واسطه حرکت‌هایی که معروف به بیداری اسلامی شدند، جوامع خاورمیانه دچار تغییرات ساختاری گشتند و نظم سیاسی در این کشورها متحول شد. از سویی دیگر، با تأکید بر عامل اقتصاد، عمدتاً اصلاحات اقتصادی معطوف به خصوصی‌سازی و آزادسازی بود که با نبود نظارت‌های قانونی منجر به افزایش شکاف‌ها، تعارضات و تقابل‌های طبقاتی شد. به‌طور مثال در سوریه رامی مخلوف به‌عنوان نماد بارز فساد اقتصادی محسوب می‌شد. در واقع در این کشور نبود یک دموکراسی نهادینه‌شده، انباشته‌شدن محرومیت، عدم شفافیت، رشد یک سرمایه‌داری رفاقتی و شکاف‌های اقتصادی منجر به گسترش نارضایتی‌ها شد که این عوامل نهایتاً در پدیدار گشتن گروه‌های رادیکال با مشی خشونت‌طلبی مؤثر بود.

لویسنکی و لوکانوی اشاره می‌کنند که بعضی رژیم‌های خاورمیانه‌ای مانند سوریه در بستر سیاسی، انتخابات رقابتی برگزار می‌کنند. در این نظام‌های اقتدارگرای رقابتی روندهای دموکراتیک دست‌کاری می‌شد و اساساً دسترسی ناعادلانه به منابع، سوءاستفاده از قدرت و منابع دولتی باعث می‌شد تا نظم نامتوازن در این کشورها شکل گیرد و این نامتوازن‌سازی‌ها گروه‌های رادیکالیستی مانند جبهه‌النصره ظهور کردند که به بسیج اجتماعی گزینشی در بین گروه‌های ایدئولوژیکی - هویتی پرداختند و اساساً ساخت سیاسی را به سمت خشونت‌طلبی و بحران‌های امنیتی کشانید (Levitsky and way, 2010:7).

در سوریه اساساً به دلیل چندپارگی و عدم شکل‌گیری دولت - ملت‌سازی پایدار، هویت ملی و انسجام اجتماعی به‌عنوان متغیر فرهنگی - اجتماعی محرومیت نسبی سطح خشونت‌ها

و ظهور گروه‌های رادیکالی مانند جبهه‌النصره ایجاد شد، به‌طورکلی، در این کشور تعمیق شدن شکاف‌های قومی - قبیله‌ای و مذهبی و گزینشی عمل کردن حاکمیت در برابر اقلیت‌ها که جنبه حمایتی از حکومت را پیدا کرده بود مانند نزدیک شدن حکومت بشار اسد به اقلیت‌های علوی، دروزی و مسیحی و همچنین لایه‌هایی کوچک از اهل سنت و به نوعی دخالت نیروهای خارجی در غالب حمایت از گروه‌های سرخورده باعث بروز خشونت‌های چندوجهی با رهبری گروه‌هایی مانند جبهه‌النصره شد (Farooq and Aktaruzzamam, 2019: 1-6).

همان‌طور که گفته شد در تئوری محرومیت نسبی مؤلفه‌هایی مانند کاهش درآمد سرانه و تضعیف قدرت اقتصادی در بروز حرکت‌های اعتراضی و توسعه آنان به‌سوی کنشگری‌های خشونت‌آمیز و بسیج اجتماعی گروه‌های رادیکال مؤثر است. به‌طور مثال، در سال ۲۰۰۹ در سوریه درآمد سرانه این کشور شامل ۲۴۱۰ دلار بوده است که این رقم تا سال ۲۰۱۸ تا سال ۲۰۱۸ به ۱۲۹۸ دلار رسیده است که این آمار گویای کاهش درآمد سرانه ناشی از تعارضات اقتصادی در سوریه بوده است و عملاً این ناکارآمدی اقتصادی به‌عنوان پیشران تسهیل‌ساز حرکت‌های رادیکال بوده است. به‌طورکلی، ترکیب پیچیده نظم سیاسی سوریه که شامل نارضایتی‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی می‌باشد، بحران این کشور را وارد یک بحران و آشوب سیستمی - منطقه‌ای گردانید.

اساساً تیپولوژی اعتراضات، پاسخ‌گویی حاکمیت، دخالت بازیگران فرا منطقه‌ای مانند آمریکا و تأثیرات محرومیت‌های نسبی اقتصادی - سیاسی باعث برون‌دادهای متفاوتی در بحران سوریه شد و در این بحران و خشونت بازیگرانی مانند جبهه‌النصره و داعش بر سطح تعارضات ساختاری افزودند. به‌بیان‌دیگر، در مؤلفه فرهنگی - سیاسی محرومیت نسبی کانونیت تنش‌آفرین اساساً به این مسئله اشاره دارد که جوامع غیر مستعد برای همگرایی از عدم تجانس، شکاف‌های فرقه‌ای و جامعه‌مدنی ضعیف رنج می‌برند. در سوریه هم به‌نوعی این رویکرد قابل تصدیق است. به‌طورکلی، این جامعه اساساً جامعه‌ای چندپاره است. درحالی‌که اکثریت جمعیتی آنان مسلمانان اهل سنت هستند؛ اما علوی‌ها نزدیک‌ترین بخش به حاکمیت و قدرت سیاسی تصمیم‌گیر می‌باشند و اساساً خود این مسئله به‌عنوان یک پیشران تنش‌آفرینی محسوب می‌شود.

اگرچه در مراحل ابتدایی حرکت اعتراضی در سوریه به نسبت مسالمت‌آمیز بود؛ اما سیاست‌های حاکمیت در مواجهه با اعتراضات و خواسته‌های عمومی که ناشی از همان

محرومیت بود، به سرعت باعث قدرت‌یابی و نقش‌آفرینی گروه‌های تکفیری مانند جبهه‌النصره گشت که در کنار این گروه‌ها بازیگران فرامنطقه‌ای و منطقه‌ای به‌عنوان عوامل مخرب‌زای سیستمی که شامل آمریکا، رژیم صهیونیستی، عربستان سعودی وارد بحران شدند. تحولات داخلی به سمت یک بحران ساختاری - امنیتی رفت و در این مسیر به‌دلیل ناتوانی سیستم سیاسی موجود یک اپوزیسیون متحد داخلی برای حل و فصل اختلافات شکل نگرفت.

گسیختگی اپوزیسیون سوریه که شامل گرایش‌های ملی، سکولار، ارتش آزاد، جبهه‌النصره، جریان‌های ترکمن، داعش و ... بودند که هرکدام خواسته‌ها و مطالبات گوناگونی داشتند منجر به تعمیق سطح بحران و امنیت‌زدایی فراگیر شد. در سوریه اساساً تضعیف شدن طبقه متوسط که در جامعه‌شناسی سیاسی به‌عنوان طبقه مدنی و یا جامعه مدنی است تضعیف شد (Dang and Lanchovichina, 2016: 259). به دلیل جنگ داخلی، فقر، ناکارآمدی اقتصادی دولتی، انباشته‌سازی محرومیت‌های نسبی بی‌پاسخ و حل نشده آنان باعث کوچک شدن این طبقه از ۵۶ درصد به ۲۴/۲ درصد شد و بخش اعظمی از این طبقه متوسط به سمت گروه‌های رادیکال رفتند و جذب در این گروه‌ها گشتند که خود این مسئله یعنی کوچک‌سازی طبقه متوسط شهری - روستایی، ناکارآمدی اقتصادی - سیاسی حاکمیت در حل مطالبات و خواسته‌های آنان منجر به گذار آنان به گروه‌هایی مانند جبهه‌النصره شد که در میان مدت در افزایش سطح خشونت‌ها و ناامنی‌های ساختاری سوریه مؤثر بود.

۲. تحولات سیاسی در سوریه و احیاء کنش‌گری گفتمان جبهه‌النصره به‌عنوان یک جریان آلترناتیو

قبل از ورود به بحث تحولات سیاسی سوریه و بررسی بسترهای ظهور جریان‌های تکفیری مانند جبهه‌النصره باید بیان نمود که اساساً حرکت‌های اعتراضی در خاورمیانه علی‌الخصوص پس از حرکت‌های موسوم به بیداری اسلامی در غالب خوانش پارادایم واکنشی قابل تبیین است. فرض و مبنای اصلی این پارادایم آن است که اسلام‌گرایی در پاسخ به بحران‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی در جوامع اسلامی رخ می‌دهد که این مسائل خود ریشه در پیشران دیگری یعنی حضور نیروهای فرامنطقه‌ای و محرومیت‌های داخلی دارد. با عطف به این چارچوب، گفتمان مدرنیته و تلقی آن به‌عنوان یک فراگفتمان منجر به ناکارآمدی، غلبه تفکر سکولاریسم و سلب هویت

اسلامی از جوامع اسلامی شده است، لذا ضرورت دارد جنبش‌های اسلامی برای اعاده حیثیت و هویت ازدست‌رفته به مقابله با فراگفتمان مخرب پردازند (سردارنیا، ۱۳۹۲: ۲۰۹-۲۰۸).

از نظر هابرماس کنش‌گری جنبش‌های اسلامی در جوامع مربوطه با تأکید بر بیداری اسلامی واکنشی علیه نابرابری‌های موجود در بستر حوزه زیست عمومی-سیاسی بوده است. پدیدار شدن گروه‌هایی تکفیری مانند جبهه‌النصره و داعش با توجه به این که یکسری از نابرابری‌های اجتماعی-سیاسی در سطح ساختار داخلی کشورها به وجود آمده بود به کادرسازی پرداختند و حضور افرادی که از نابرابری‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در رنج بودند در این گروه‌ها بیان‌گر همسویی پدیده محرومیت نسبی با امر خشونت شد که نهایتاً منجر به کنشگری تکفیری‌های در ساخت سیاسی جوامعی مانند سوریه گشت (Moaddel, 2007: 963-964). این دولت‌ها گفتمان جدیدی را تحت عنوان گفتمان ملی‌گرایی سوسیالیسم وارد حوزه اقتصادی کردند و بدون توجه به ماهیت هویت اسلامی جوامع خود درصدد تحمیل‌سازی این رویکرد بودند که نتیجه آن ناکارآمدی، نابرابری، عدم برقراری عدالت در بستر اقتصادی شد.

هم‌زمان با شروع حرکت‌های موسوم به بهار عربی (بیداری اسلامی) برخی از گروه‌ها در سوریه فراخوان‌هایی مبنی بر شروع تجمع داشتند که البته بشار اسد بیان نمود؛ این جریان‌ها به سوریه سرایت نخواهد کرد. اما از اوایل مارس ۲۰۱۱ شعارنویسی چند دانش‌آموز در شهر درعا و برخورد اقتدارگرایانه و خشن با آن پیشرانی در جهت شروع حرکت‌های اعتراضی در سوریه شد. این اعتراضات در ابتدا به شیوه‌های مسالمت‌جویانه در حال پیشروی بود و معترضان خواستار اصلاحات سیاسی، اصلاح امور اقتصادی و لغو قانون وضعیت اضطراری بودند (Pradhan, 2017: 95).

اما در این میان، شیوه برخورد دستگاه حکومتی با این حرکت‌ها که باعث کشته‌شدن تعدادی از شرکت‌کنندگان شد، مشی اعتراضی و ساخت سیاسی سوریه را تغییر داد و این کشور را وارد بحران امنیتی کرد. با این حال، یکی از اقدامات بشار اسد بهره‌برداری از شکاف‌های مذهبی-فرقه‌ای در سوریه بود. وی علوی‌ها و سایر گروه‌ها را متقاعد کرد که این حرکت‌های شورشی یک توطئه از سوی افراط‌گرایان سنی مذهب است که خواهان سرنگونی دولت و بعد از آن قتل عام علوی‌ها هستند (Pollack, 2019: 492). گسترش این اقدامات چهار پیامد مهم در ساخت

سیاسی سوریه و تعمیق بحران این کشور و گسترش جریان‌های تکفیری به‌عنوان یک بدیل^۱ در وضع موجود داشت که به شرح زیر است:

- سرکوب گسترده سیاسی از سوی سیستم حکمران در سوریه که بر کنشگری حرکت‌های افراط‌گرایانه ۲ و نظامی شدن آن‌ها تأثیر فراوان داشت؛
- ملحق شدن بخش‌هایی از ارتش به‌ویژه سربازان و افسران بخش‌های میانی به این جریانات به‌دلیل عدم تأمین مطالبات اقتصادی که منجر به شکل‌گیری ارتش آزاد سوریه گشت؛
- ورود عناصر مخرب به سیستم تصمیم‌گیری سیاسی در سوریه یعنی قدرت‌های فرا منطقه‌ای و منطقه‌ای مانند آمریکا، عربستان، رژیم صهیونیستی و ترکیه؛
- بسط و اشاعه گفتمان ایدئولوژیک تنش‌زا برای مقابله با گفتمان سیاسی حاکم که در غالب گروه‌های تکفیری بروز یافت.

بررسی تحولات سوریه نشان می‌دهد که از سال ۲۰۱۲ تا ۲۰۲۰ جریان‌های تکفیری به‌عنوان یک اپوزیسیون در این کشور احیا شدند. در سال ۲۰۱۲ بود که جریان جبهه‌النصره اعلام موجودیت کرد و در سال‌های بعد با رشد جریان تکفیری داعش عملاً فضای سیاسی سوریه تبدیل به منزلگاه جریان‌های تکفیری شد. اساساً افراط‌گرایان مذهبی این فرصت را یک غنیمت بزرگ می‌دانستند که به ساخت یک میلیشای فرقه‌ای (سنی‌های افراطی) بدل گشت. با قدرت‌یابی جریان‌های رادیکال مانند جبهه‌النصره خشونت علیه علوی‌ها و مسیحیان و سایر اقلیت‌ها گسترش یافت و همین عامل به‌عنوان یک پیشران^۳ جهت‌دهنده به تشدید شکاف‌های فرقه‌گرایانه در سوریه و افزایش تنش‌های رادیکالی منجر شد.

به‌طورکلی، در سوریه حاکمیت به دلیل ناتوانی در پاسخ‌گویی به مطالبات و خواسته‌های مردمی و عدم نظم‌سازی دموکراتیک بستر تولید جریان‌های تکفیری مانند جبهه‌النصره و داعش را فراهم آورد (Lilli, 2015: 187) جریان‌هایی که باعث شد بحران سوریه را وارد یک آشوب بی‌پایان و امنیتی گردانند و تبدیل به یک اپوزیسیون مخرب شوند. ناتوانی هیئت حاکم در سوریه

1. Alternative
2. Extremism
3. Drivers

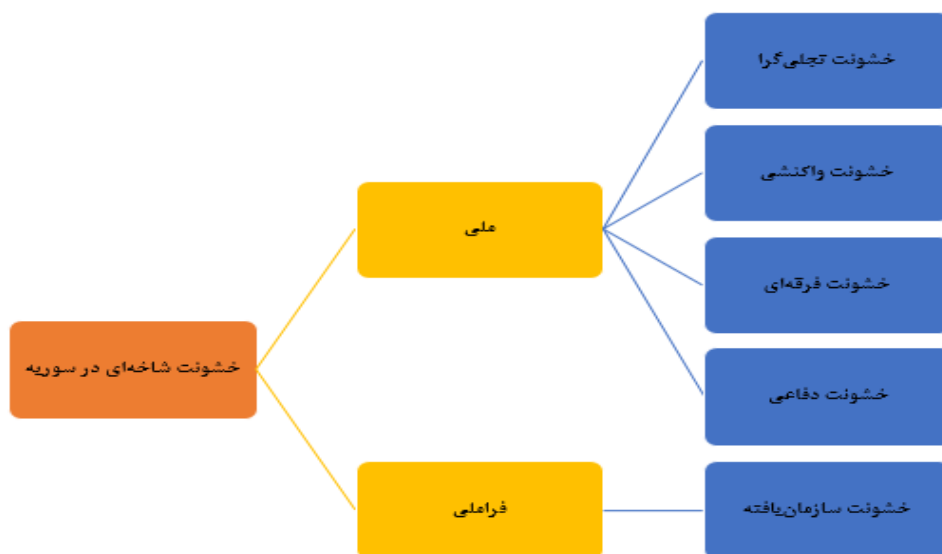
در پاسخ‌گویی به مطالبات مردمی و ادراک آنان از این جریان‌ات به‌عنوان جریان تروریستی باعث جدایی بخش‌هایی از جامعه از حاکمیت شد، بخش‌هایی که عملاً علم مخالفت را با دولت برداشتند و بستر خشونت‌آفرینی‌های تکفیری بودند (Fledman, 2020: 78). به‌طورکلی، پاسخ‌گویی ضعیف حکومت بشار اسد نسبت به درخواست‌های اصلاح‌طلبانه اپوزیسیون سکولار و عدم شکل‌گیری یک اجماع راهبردی - نخبگانی باعث شد تا خواسته‌های این بخش از جامعه و پویش‌های دموکراتیک آنان به سمت جنگ داخلی و رادیکالیزاسیون افراطی - تکفیری کشانده شود و فرصت راهبردی لازمی برای گروه‌هایی مانند جبهه‌النصره و داعش فراهم آید.

ظهور یادگفتمان تکفیری جبهه‌النصره و داعش در سال‌های بعد در چارچوب مدل سیکل بحرانی حرکت می‌کند؛ بدین منظور که انباشته‌سازی مطالبات اجتماعی و خواسته‌های اصلاح‌طلبانه و عدم پاسخ‌گویی مناسب و به‌موقع آن بسترسازی ظرفیت‌های خشونت‌آمیز را به وجود آورد و بر همین اساس با ورود دولت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در سوریه جریان رادیکالیزاسیون را به‌عنوان کاتالیزور تنش‌زا به وجود آورد. اساساً حادثه شعارنویسی دانش‌آموزان سوری و برخورد حاکمیت با آنان به‌عنوان عامل محرک در شروع یک بحران سیستمی در سوریه است، پیش‌رانی در جهت بازتولید احیای رادیکال و ظهور اسلام‌گرایی افراطی در غالب گروه‌هایی مانند جبهه‌النصره و داعش شد که معمای امنیت را در سوریه ایجاد و تداوم بحران به تشدید یک بحران امنیتی منجر شد.

به‌بیان‌دیگر، نظم سیاسی سوریه از ۲۰۱۱ به بعد نظمی بر مبنای گذار از بحران بطنی (کند) به وضعیت کاملاً بحرانی تغییر جهت داد (Frederickson and et al, 2013: 33). در مرحله اول، که بحران بطنی است شروع اعتراضات، وجود محرومیت‌های نسبی اجتماعی و عدم مدیریت دولتی این مطالبات و همچنین حاکم بودن فرهنگ خشونت‌ساختاری قابل تبیین است. در مرحله دوم، بحران ویژه شکل گرفت؛ که سرکوب معترضان به دلیل ترس از دست دادن مشروعیت سیستم حکمرانی صورت گرفت و بسترسازی لازم برای افزایش اعتراضات در قالب تحول‌خواهی انقلابی در مشی خشونت‌آفرینی و امنیت‌زدایی صورت‌بندی شد. مرحله سوم، بحران نوظهور که به‌واسطه عدم اجماع سیستمی رخ داد. اساساً با افزایش خشونت علیه غیرنظامیان و استفاده ابزاری از هویت فرقه‌گرایانه، ظهور گروه‌هایی مثل جبهه‌النصره و بعدها داعش منجر به نظامی‌شدن حرکت‌های اعتراضی شد.

به عبارت دیگر، در این مرحله متغیر افراط‌گر در سیستم تصمیم‌گیری حضور داشت و در افزایش شدت بحران در نظام سیاسی مؤثر عمل کرد. در مرحله چهارم و آخر وضعیت کاملاً بحرانی شکل گرفته است. در این وضعیت سوریه وارد بحران ساختاری شدیدی شد به طوری که گروه‌های افراطی - رادیکالی مانند جبهه‌النصره به کادرسازی پرداختند. در عین حال متغیرهای خارج از سیستم شامل قدرت‌های مخرب منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای وارد عرصه گشتند و در نهایت بحران آشوب سیستمی و یک جنگ امنیتی با حضور قدرت‌های خارجی شکل گرفت.

با عطف به این مسائل در نظم سیاسی سوریه پویش‌های خشونت‌شاخه‌ای به وجود آمد که شامل (۱) خشونت تجلی‌گرا شامل مطالبات، خواسته‌ها، محرومیت نسبی اجتماعی - اقتصادی و سیاسی، (۲) خشونت واکنشی شامل شروع اعتراضات در غالب نظام گفتمانی بیداری اسلامی که واکنشی بود در برابر خشونت تجلی‌گرا، (۳) خشونت فرقه‌ای که به واسطه ادراک دولت از بازیگر دوم ایجاد شد، (۴) خشونت دفاعی که شامل دفاع نظام حکمرانی از خود در برابر نظم آشوب هست و (۵) خشونت سازمان‌یافته که ورود بازیگران منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای به سوریه در جهت تغییر موازنه قدرت در این کشور می‌باشد (حکیم و غلامی، ۱۳۹۹: ۱۳). اساساً پیدایش این پویش‌های پنج‌گانه شاخه‌ای و هم‌افزایی آنان در کنار یکدیگر به هویت‌سازی آشوب بی‌پایان در سوریه بدل گشت و این کشور را حیات خلوت گروه‌های تکفیری - سلفی مانند جبهه‌النصره و داعش ساخت.



شکل ۱) پویش خشونت‌های حاکم بر ساخت سیاسی سوریه (متبع نگارندگان)

۳. یادگفتمان سلفی - تکفیری؛ انعکاسی جدید از بستر منازعه آمیز در سوریه

ظهور گفتمان امنیت‌زدای سلفی - تکفیری در سوریه پس از سال ۲۰۱۱ و تحولات مربوط به بیداری اسلامی منجر به پیدایش گروه‌هایی با ماهیت رادیکالی شد. در کنار بسترهای داخلی که پیشران مؤثری در احیا و بازتولید این جریانات بودند مانند سطحی از محرومیت‌ها اقتصادی - سیاسی، متغیرهای فرامنطقه‌ای (خارجی) هم در بروز آن مؤثر می‌باشند. اساساً یک کنشگر منطقه‌ای مانند عربستان سعودی با سرمایه‌گذاری پروکسی وار و شبکه‌ای خود سوژه‌های امنیتی جدیدی در حمایت از این گروه‌های تکفیری ایجاد کرد.

شروع بحران در سوریه اگرچه سویه داخلی داشت و شکاف‌های موجود نشئت می‌گرفت، اما نقش آفرینی قدرت‌های منطقه‌ای مانند: عربستان، رژیم صهیونیستی، ترکیه، قطر در قالب پررنگ‌سازی بسترهای فرقه‌گرایانه و بازیگران فرامنطقه‌ای مانند آمریکا به منظور موازنه‌قوا و تثبیت منافع خود بر تعمیق بحران موجود می‌افزاید (Khatib, 2021: 43-49). اساساً بررسی بی‌ثباتی و ارزیابی دخالت نیروهای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در مکعب بحران سوریه نشان می‌دهد، مداخله نیروهای فرایپرامونی در سوریه مانند آمریکا در جهت تغییر موازنه قدرت در منطقه خاورمیانه هست؛ به همین دلیل سیاست تغییر موازنه با حمایت از جریان‌های تکفیری پیگیری شد.

برهمن اساس، رشد جریان‌های رادیکال اسلامی مانند جبهه‌النصره و بعدها داعش در سوریه بر این مبنا قابل تبیین است. به بیان دیگر، گفتمان حاکم بر نظم سیستمی (نظم حکمرانی سیاسی) در سوریه نشان‌دهنده تعارض بین‌الاذهانی کنشگران است که نگرش هویتی پیدا کرده‌اند و باعث بروز یادگفتمان تکفیری - رادیکالی در سوریه شده است. به عبارت دیگر، در بحران سوریه و ظهور یادگفتمان سلفی مانند جبهه‌النصره موضوع کانونی قدرت و عدم توازن قدرت‌اند؛ به این معنا که قدرت‌های منطقه‌ای مانند ترکیه، عربستان، ایران، رژیم صهیونیستی و... به دلیل نظم آنارشیک سیستمی در خاورمیانه به ایجاد توازن قدرت در برابر هم عمل می‌نمایند. بر همین اساس، بازیگری مثل عربستان سعودی به دنبال توازن سلفی - تکفیری به‌عنوان گفتمان مورد قبول خود در خاورمیانه در برابر گفتمان شیعی به رهبری ایران و حزب‌الله لبنان است تا به نوعی توازن قدرت را به سود خود تغییر دهد و نظم متناسب با منافع خود را راهبردی کند. به عبارتی در سوریه تقابل گفتمان مقاومت (گفتمان شیعی) با گفتمان مداومت (گفتمان تکفیری با الگوی حفظ و سرایت) بسترساز تقابل‌های هویتی و تکثیر نیروهای منازعه‌گرا شده است.

سازوکار مدیریت بحران در سوریه پس از تحولات مربوط به بیداری اسلامی تحت تأثیر نیروهای مداخله‌گر منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای می‌باشد (مصلى نژاد، ۱۳۹۵: ۱۱۱). در غایت کانونی این بازیگران در وهله اول هدف، کاهش قدرت منطقه‌ای ایران بوده است. کشورهایمانند عربستان، رژیم صهیونیستی، ترکیه، قطر به‌عنوان مداخله‌گرهای منطقه‌ای و ایالات متحده به‌عنوان متغیر مداخله‌گر فرامنطقه‌ای با استفاده از الگو و مدل محدودسازی قدرت رقیب سعی در تغییر توازن منطقه‌ای به سود خود در سوریه را داشته‌اند تا به‌نوعی ژئوپلیتیک قدرت را به سود خود تغییر دهد (Lund, 2012: 4). به‌طورکلی، نیروهای فراپیرامونی اهمیت مؤثری در امنیتی‌سازی و بحران‌سازی دارند. به‌عبارت‌دیگر، حمایت کشورهای منطقه و فرامنطقه از نیروهای فروملى در سوریه مانند گروه‌های مخالف بشار اسد، بستر سیاسی-اجتماعی این کشور را به سمت متقاعدسازی بحران پیش برده است. حمایت این کشورها از گروه‌های مسلح و تندرو بستر خشونت و فرقه‌گرایی را در سوریه ایجاد نموده است و کنش‌های تقابلی جویانه داخلی را در این کشور پررنگ ساخته است که به‌نوعی منجر به ظهور پادگفتمان سلفی و گروه‌هایی مانند جبهه‌النصره شده است.

حرکت‌های بیداری اسلامی در جوامع هدف خاورمیانه می‌توانست در میان‌مدت و بلندمدت منتج به نتایج مثبت و تغییرات ساختاری منطبق بر عقلانیت راهبردی حرکت کند و اساساً حرکتی بود در جهت آگاهی اسلامی بر بنیاد اسلام‌خواهی که می‌بایست در جوامع هدف به وجود می‌آمد (مرادپوردهنوی، ۱۳۹۹: ۱۰۸). اما گسترش خوانش سلفی بر مبنای پخش سرایت‌پذیری مانع این کار شد. همواره این روایت موجب شد تا جریانات سلفی-تکفیری فرصتی راهبردی برای بازتولید خود پیدا کنند. شکل‌گیری حرکت‌های بیداری اسلامی در کشورهای اسلامی از یک‌شکل دیگر برخوردار بود؛ بدین‌صورت که عدم درک سیستم نخبگانی در این کشورها باعث شد که در فردای پس از تحولات درک مشترکی برای پاسخگویی به مطالبات اجتماعی شکل نگیرد و همین موجب شد تا گروه‌های تکفیری هر یک خوانشی جدید از مقابله با وضع موجود ارائه دهند و به‌عنوان یک نظم مسلط وارد عرصه سیاسی و تصمیم‌گیری شوند.

به‌علاوه همراهی کشورهایمانند عربستان سعودی، رژیم صهیونیستی و ایالات متحده از این جریانات بر قدرت کنش ورزی آنان در اتمسفر بیداری اسلامی افزود و به‌عنوان گفتمان غالب پدید آمدند (التیامی، ۱۳۹۹: ۱۵۳-۱۵۱). به‌طورکلی، بیشتر نفع راهبردی را از ظهور

و گسترش جریان‌های تکفیری - سلفی را کشورهای مثل آمریکا و رژیم صهیونیستی می‌بردند به طوری که دو عامل مهم در ارتباط با این موضوع به تأمین منافع فرا منطقه‌ای و منطقه‌ای آنان منجر می‌شد:

۱) هدف اصلی بیداری اسلامی که مبارزه و مقابله با آمریکا و اسرائیل بود به حاشیه می‌رفت و از اعتبار ساقط می‌شد؛

۲) پروژه اسلام علیه اسلام که گفتمان مورد قبول آنان بود باعث تضعیف هر دو طرف درگیری خواهد شد و این مسئله نهایتاً بر تأمین منافع منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای این دو کشور می‌افزاید و پروژه همزوم‌سازی گفتمان غرب را به وجود می‌آورد.

اساساً جریان‌های سلفی - تکفیری و نوبنیادگرا مانند جبهه‌النصره در سوریه همواره در جهت انجام کنش‌گری و کسب قدرت سیاسی به عنوان یک جریان آلترناتیو به ابرسازی در نظم سیاسی موجود داخلی و منطقه‌ای روی می‌آوردند. به عبارت دیگر، در جوامعی مانند سوریه مؤلفه‌های فشار ساختاری که شامل: محرومیت‌ها، تضادهای اجتماعی، گوناگونی قومیتی غیر همگرا، فرقه‌گرایی حکومت، شکل‌گیری مؤلفه‌های اقتصادی غیر ساختاری و نامتوازن، خصومت‌های فرقه‌ای که به گفته‌ی مایکل دوران و سلمان شیخ^۱ سوریه را تبدیل به ارواح حمله کرده است. از جمله عوامل بروز خشونت‌های رادیکالی با رهبری تکفیری‌ها بوده است (Matar and Kadri, 2019: 53-59).

به بیان دیگر، ترکیبی از این فشارهای ساختاری و همراه سازی آنان با کنشگری گروه‌های تکفیری که اساساً با پررنگ سازی کنش‌های معطوف به ارزش‌های ازدست‌رفته، دست به اقدام‌های خشونت‌آمیزی زدند و درصدد بازتعریف نظم و ساخت سیاسی برآمدند. در باب سطوح کنش‌گری جبهه‌النصره در سوریه به عنوان یک مدل آلترناتیو باید بیان نمود که در سطح ارزشی اساساً تعهد مستقیم به خوانش‌های رادیکالی - سلفی داشتند. در ارتباط با هنجار سازی این گروه به هم‌نوایی کلی با فرقه‌گرایی و کادر سازی گزینشی از میان مخالفین ارزشی حکومت اسد یعنی اقشار آسیب‌دیده در همه سطوح از جمله اهل سنت پرداختند. درکنش سازمان‌یافته این گروه اساساً ساخت‌یابی یک نظم و سیستم جایگزین مدنظر بوده است و نهایتاً در پیش فهم‌های

1. Michael Doran and Salman Sheikh

علیتی این جریان تکفیری نگرش‌های طایفه‌گرایانه و ایدئولوژیک به‌عنوان وجه غالب آنان قابل ترسیم است.

۴. ظهور جبهه‌النصره در سوریه از مشروعیت یافتن ارزش‌ها تا تدوین معلومات گفتمانی آنان با تأکید بر محرومیت نسبی

هم‌زمان با سرکوب شدید سیاسی توسط نیروهای امنیتی در شهر درعا، حرکت‌های انقلابی ظهور پیدا کردند. در حالیکه بشار اسد موافقت خود را با اصلاحات محدود سیاسی - اقتصادی اعلام کرده بود؛ اما گسترگی اعتراضات در سوریه بیش از گذشته بود و به‌نوعی این اعتراضات با مشی اقتصاد - زندگی ازدست‌رفته که به‌عنوان زیرمجموعه محرومیت نسبی بودند به کنش ورزی پرداختند. با افزایش سطح خشونت‌ها و سرایت آن به دمشق حاکمیت و سیستم حکمران تصمیم به آزادسازی یکسری از زندانیان سیاسی گرفت و تعدادی از این زندانیان آزاد شدند. با این حال علائم اولیه کانون مقاومت مسلحانه در برابر سیستم سیاسی سوریه در ماه مه ۲۰۱۱ ظاهر شد. اساساً تا اوت ۲۰۱۱ چندین گروه مقاومت در برابر سیستم سیاسی مسلط سوریه در دمشق و شمال سوریه ایجاد شده بودند که هدف آنان مبارزه بانظم سیاسی حاکم بر آن بود.

بسیاری از نیروهای این گروه‌های اعتراضی که مشی تکفیری - سلفی در آنان پررنگ بود از میان اقبال آسیب دیده بودند که از لحاظ اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در وضعیت خوبی نبودند و به گفته آمار منتشر شده حدود ۳۳ درصد از جمعیت را شامل می‌شدند که تنها راه بقا و نجات خود را مبارزه مسلحانه با حاکمیت می‌دانستند (Rabinovich and Valensi, 2021: 41-47). اساساً گروه‌های تکفیری مانند جبهه‌النصره در سوریه نسبت به حوادث سوریه توجه جدی داشتند که هدف نهایی آنان یک مدل حکمرانی جایگزین ۱ در برابر نظم مسلط فعلی بود. ظهور گروه‌های سلفی مانند جبهه‌النصره در سوریه به‌عنوان مشروعیت‌سازی در بخش نهادی، تعهد به یک نظم و ساختار تکفیری داشتند. در این مسیر، چنین جریانی به‌عنوان الگوی آلترناتیو حکمرانی در صدد هنجار سازی متناسب با مشی گفتمانی خود که همان تکفیریت می‌باشد، بوده است. در ایفای نقش و استعداد کلی این گروه می‌توان مؤلفه‌هایی مانند خشونت‌ورزی،

طایفه‌گرایی را مطرح کرد و نهایتاً در مرحله آخر برای تدوین نظم مطلوب خود که بتواند به جذب مخاطب و کادر سازی پردازد، نگرش‌های ایدئولوژیکی - هویتی سلفی برای پاسخ به محرومیت‌های اقتصادی - سیاسی، فرهنگی - اجتماعی و امنیتی را بیان نمود.

به عبارت دیگر، بر پایه اصل تکافوکنندگی که از مؤلفه‌های سازنده در شاخص‌های بررسی‌کننده محرومیت نسبی است، احساس سرخوردگی‌های هویتی - اجتماعی گروه‌هایی مانند اعراب سنی، و احساس آنان مبنی بر این‌که از سمت سیستم حاکمیت شیعی - علوی در سوریه کنار گذاشته شده‌اند باعث شد تا بستر و زمینه برای شکل‌گیری گفتمان مداومت به رهبری تکفیری‌ها (جبهه‌النصره) به وجود آید و به تبع این امر بر افزایش خشونت‌ها، ناامنی‌ها و نهایتاً امنیتی شدن بحران سوریه انجامید. در کنار این مسائل حمایت‌های منطقه‌ای از جریان‌ات آترناتیو با گفتمان سلفی - تکفیری تغییر در معادلات منطقه‌ای را در نظر داشت. بدین منظور که حمایت‌های عربستان سعودی، رژیم صهیونیستی از جنبش‌هایی مانند جبهه‌النصره منجر به ظهور هژمونی اعراب سنی افراطی می‌شد که می‌توانست رهبری کشورهایمانند عربستان سعودی را در نظم خاورمیانه تحکیم نماید.

به‌طورکلی، گروه‌هایی مانند جبهه‌النصره و داعش از فرصت پیش آمده برای معرفی خود به‌عنوان یک جایگزین مناسب بهره‌برداری کردند. در اکتبر ۲۰۱۱ با افزایش سطح نارضایتی‌های داخلی سوریه جبهه‌النصره به‌عنوان (جبهه پشتیبان) شکل گرفت. گروه بنیادگرایی که اساساً در بیان نقش و کنش‌گری خود بیان می‌دارد که آنان به‌منظور مبارزه با ظلم، بی‌عدالتی، فقر، محرومیت‌های انسانی که به واسطه سیاست‌های اشتباه دستگاه حکمرانی بر مردم سوریه تحمیل گشته است به‌عنوان یک نظم جایگزین وارد عرصه شده‌اند (Lister, 2015: 59-64). این گروه با شعارهایی که رنگ و بوی آرمان‌های ناسیونالیستی داشت و اساساً منجر به شکل‌یابی تفکرات پان عربیسم می‌شد به جذب نیرو اقدام کرد و به‌واسطه این رویکرد پان عربی است بر قدرت سلفیت خود افزود. به‌طور کلی، از ژانویه تا آگوست ۲۰۱۲ یک دوره جدی در ظهور و توسعه شورشیان جهادی در سوریه بوده است. این گروه‌های بنیادگرا با بسیج اجتماعی و کنش‌های جمعی معطوف به ارزش که اساساً تبدیل به خشونت‌افزایی شدند فضای سیاسی سوریه را در دگرگون ساختند و بحران داخلی این کشور را به شدید بحران امنیتی در منطقه خاورمیانه تبدیل کردند.

نتیجه‌گیری

سوریه موضوعی منحصر به فرد برای مطالعه امنیت در خاورمیانه و علت‌یابی رشد گروه‌های تکفیری هست. امر قدرت در سوریه اساساً با پنهان شدن در پشت یک نظام و ساختار سیاسی پایدار و خنثی‌سازی ضعف‌های سیستم حکمران منجر به این مسئله شد تا در هنگامه وقوع پدیده بیداری اسلامی منابع ناامنی متکثر به‌عنوان حوزه‌های ارجاع دهنده به امنیت‌زدایی و رشدیابی گروه‌های تکفیری بازشناسی شوند. به‌طورکلی، در سوریه فقدان توسعه سیاسی متوازن و توسعه اقتصادی نامتوازن با ساخت اجتماع منجر به فعال‌سازی شکاف‌های اجتماعی شد که نتیجه این مسئله رشد گروه‌هایی تکفیری مانند جبهه‌النصره و بعدازآن داعش شد. فشار اسد با تأکید بر رویکرد اصلاحات از بالا برای اصلاح‌سازی روند توسعه در سوریه باعث شد تا وی اساساً جایگزین و بدیل مناسبی را برای ساخت سیاسی سوریه ارائه ندهد و با یک رهیافت مبتنی بر آزمون و خطا وارد عمل شود.

بر همین اساس به دلیل نبودن طرح‌های جامع پوششی در حوزه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی توسعه ناموزون در بستر اجتماع شکل گرفت و باعث این موضوع شد که عده‌ای از شرایط اقتصادی و سیاسی مناسب محروم بمانند. در چنین فضایی از محرومیت بود که گروه‌های تکفیری مانند جبهه‌النصره با یک بسیج اجتماعی به کادرسازی و جذب نیرو از میان محرومین و سرخوردگان پرداختند که نهایتاً با پیوستن بخش اعظمی از محرومان جامعه به این گروه و پیوند امر سیاست و هویت به‌عنوان چارچوب امنیت‌زدایی در سوریه پدیدار شد و نتیجه این وضعیت افزایش سطح ناامنی، خشونت، ناکارآمدی دولتی هست. علت اصلی تعارضات و امنیتی شدن بحران سوریه این بود که شهروندان سوری دولت را منبع اصلی ناامنی و تهدید رفاه می‌دانستند. به‌طورکلی، ناکارآمدی حکمرانی و در کنار آن دخالت بازیگران فرامنطقه‌ای باهدف تغییر موازنه قدرت منطقه‌ای در سوریه باعث شده است تا ضمن رشد گروه‌هایی چون جبهه‌النصره، سطح ناامنی و امنیتی شدن بحران سوریه افزایش پیدا کند. اما می‌توان با یکسری از تغییرات از سوی ساختار تصمیم‌گیر و تصمیم‌ساز سوریه، تهدیدات به فرصتی برای حل و فصل بحران تبدیل شوند (عوامل داخلی و ساختاری). در بُعد عوامل فراملی دخالت بازیگران بین‌المللی در تحولات سوریه همواره نقش منفی داشته است و این کشور را به بستر رقابت‌های ژئوپلیتیکی و تغییر چرخه و توازن قدرت منطقه‌ای در خاورمیانه تبدیل ساخته است. دخالت بازیگران

منطقه‌ای مانند ترکیه، قطر و عربستان در سوریه اساساً در محور مقابله با رژیم اسد و حمایت از گروه‌های خشونت طلب بوده است و دخالت بازیگران فرامنطقه‌ای مانند آمریکا و روسیه منجر به عدم مصالحه بین دولت سوریه و گروه‌های اپوزیسیون و تعمیق سازی روند بحران و تبدیل شدن آن به یک معضل امنیتی - ساختاری گردید. بحران سوریه نشان داد که منافع و عملکرد قدرت‌های بزرگ در نهایت تعیین‌کننده نتایج بین‌المللی است و تنها در چارچوب منافع چنین قدرت‌هایی قابل فهم هست همچنین ناکارآمدی سازه‌های جمعی بین‌المللی مانند شورای امنیت برای مقابله با بحران سوریه نشان‌دهنده نقش منفی بازیگران و نهاد های جهانی است.

در پایان پیشنهاداتی جهت حل و فصل بحران سوریه ارائه می‌گردد:

۱. پیگیری صلح با معارضان سیاسی سوریه برای کاهش سطح تعارضات، ۲. انجام یکسری اصلاحات متوازن سیاسی - اقتصادی که بتواند پاسخ‌گوی خواسته‌ها، مطالبات مردمی و انباشت تقاضاهای اجتماعی باشد، ۳. بازنویسی قانون اساسی با تأکید بر حقوق شهروندی و یا اعمال حاکمیت قانون و شفافیت در سطح سیستم حکمرانی، ۴. پیگیری گفتگوهای سوری - سوری به‌عنوان پیشران گذار از بلوغ منازعه به بلوغ مذاکره با همکاری بازیگران منطقه‌ای، ۵. تقویت پروسه دولت - ملت‌سازی در میان مدت و بلندمدت برای جذب حداکثری در سطح اجتماعی و همسبستگی ملی با تأکید بر بسترسازی برای بازگشت آوران و جلوگیری از تبدیل شدن آنان به معضل امنیتی فراگیر، ۶. تقویت پایه‌های اقتصاد ملی و کاهش بسترهای فسادآمیز و شفافیت عملکردی حاکمیت برای افزایش ضریب امنیت اقتصادی و امنیت انسانی شهروندان سوری، ۷. استفاده از ظرفیت نشست‌های منطقه‌ای مانند کنفرانس بغداد در جهت حل و فصل منطقه‌ای بحران سوریه با حضور کنشگران درگیر در بطن منازعه.

منابع

۱. سردارنیا، خلیل‌الله (۱۳۹۲)، درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی در خاورمیانه، تهران: نشر میزان.
۲. مصلی‌نژاد، عباس (۱۳۹۵)، «سیاست‌گذاری امنیتی و الگوی مدیریت بحران در سوریه»، فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل، شماره ۲۳، صص ۱۳۸-۱۰۹.
۳. حکیم، حمید و سعید غلامی (۱۳۹۹)، «بحران سوریه؛ چالش‌ها و فرصت‌ها (باتاکید بر جمهوری اسلامی ایران و رژیم اسرائیل)»، دو فصلنامه علمی مطالعات بیداری اسلامی، سال نهم، شماره هیجدهم.
۴. مراد پور دهنوی، امیرحسین (۱۳۹۹)، «درآمدی بر مراحل بیداری اسلامی در جهان اسلام، دو فصلنامه علمی مطالعات بیداری اسلامی»، سال نهم، شماره هجدهم.
۵. التیامی، رضا (۱۳۹۹)، «سیاست ترویج بنیادگرایی و بالکانیزه‌سازی خاورمیانه پس از بیداری اسلامی: تهدیدات پیش‌روی جمهوری اسلامی ایران و متحدان منطقه‌ای آن»، دو فصلنامه علمی مطالعات بیداری اسلامی، سال نهم، شماره هجدهم.
6. Amin, Samir (2016), the Reawakening of the Arab World: Challenge and Change in the Aftermath of the Arab Spring, Monthly Review Press.
7. Benhabib, Seyla. Shapiro, Ian. Petranovic, Danilo, (Eds). (2007). Identities, Affiliations, and Allegiances, Cambridge: Cambridge University Press.
8. Dang, Hai and Elana Ianchovichina (2016), Middle-Class dynamic and the Arab Spring. www.brookings.edu/blog/future-development/2016/03/18/middle-class-dynamic-and-the-arab-spring/.
9. Farooq, Omar and Khondker Aktaruzzaman (2019), Religiosity and Perception about Compatibility of Democracy with Islam: Evidence from the Arab World, International Journal of Public opinion Research, Vol.31. Issue. 2.
10. Feldman, Noah (2020), the Arab Winter: A Tragedy, Princeton University Press
11. Frederickson, Bodily and et al (2013) A Multi - Dimensional Analy-

- sis of the Escalation of the Syrian Conflict, Roskilde University: Global Studies, autumn.
12. Khatib, Daina Koleilat, (2021) the Syrian Crisis; Effects the Regional and International Relations, Springer.
 13. Levitsky, Steven and Lucan A. Way (2010), Competitive Authoritarianism: Hybrid Regimes after the Cold War. Cambridge University Press.
 14. Lilli, Eugenio, (2015) foreign actors: A double Edged Sword Hanging over Contentious Politics in The Middle East. Edited by Fawaza. Jorge's. Palgrave Macmillan.
 15. Lister, Charles R. (2018), the Syrian Jihad: Al-Qaeda, the Islamic State and the Evolution of an Insurgency, Oxford University Press.
 16. Lund, A. (2012) Holy Warriors: A Field Guide to Syria's Jihadi Groups, Argument, October 15.
 17. Matar, Linda and Kadri, Ali. (2019), Syria: From National Independence to Proxy War, Palgrave Macmillan.
 18. Pollack, Kenneth. M (2019), Armies of Sand; the Past, Present and Future of Arab Military Effectiveness, Oxford University Press.
 19. Pradhan, Parson ta Kumar (2017) Arab Spring and Sectarian Flutiness in West Asia: Bahrain, Yemen and Syria. Institute for Defense Studies and Analyses, New Delhi.
 20. Rabinovich, Itamar and Valensi, Carmit (2021), Syrian Requiem the Civil War and Its Aftermath, Princeton University Press.
 21. Saleh, Alam. (2012), Relative Deprivation Theory, Nationalism, Ethnicity and Identity Conflicts. Geopolitics Quarterly, Vol. 8, No.4, PP: 156-174.